



گفت و گو با سید مهدی ناظمی قره‌باغ، پژوهشگر فلسفه

## فلسفه اسلامی و امدار زبان فارسی است

از فیلسوفان پیش از خود است و بنابراین فارابی موسس فلسفه اسلامی است و ابن سینا و شیخ اشراق و ملاصدرا و شاگردان و تابعان همه آنها تا خود علامه طباطبایی به نحوی تابع جناب فارابی هستند.

**با کدام قرائن می توان نشان داد که فارابی موسس بوده است؟ برخی به استناد آثاری مثل کتاب الجمع، فارابی را شارح و مفسر فلسفه یونانی می دانند و نه موسس. نسبت فلسفه فارابی با فلسفه یونانی چیست و چطور می توان نشان داد که او در مقام تاسیس به شرح و تفسیر آرای ارسطو و افلاطون وارد شده است؟**

باید دقت کنید که کوشش فارابی در الجمع و دیگر آثار وی همه در ذیل وجودشناسی اوست. یک متفکر در تفکر خود هیچ گاه به معنای بسط مدعا، چیزی را بر چیزی منطبق نمی کند. به این معنای ساده و بدوی که عرض کردم، ما چیزی به نام فلسفه تطبیقی نداریم. اما متفکر به یک معنای دیگر همواره تطبیقی می اندیشد و آن معنای دیگر این است که متفکر سعی می کند پاسخ دیگران را به پرسش خود تجربه و آنها را بازآزمایی کند و سعی کند بفهمد متفکران پیش از او-آن مقدار که به آنها دسترسی دارد- چه چیزی را از پرسش او تجربه کرده و به زبان آورده اند. متفکر در این تجربه گری، تا حد جالب توجهی در افق زمانی و تاریخی خود، امر تجربه شده را باز می آزماید. بدیهی است که متفکر نگاهی به گذشته و نگاهی به حال و آینده دارد. به این معنای دوم تفکر همواره تطبیقی است ولی آنچه فارابی را در الجمع برجسته می کند آن است که فارابی افلاطون و ارسطو را خلق می کند که به نظر بسیاری از پژوهشگران امروزی، «وجود خارجی» ندارد. این به ویژه درباره ارسطو صادق تر می نماید.

درواقع فارابی وجودشناسی خود را با تجربه ای که خود از وجود دارد و پرسشی که از وجود دارد، آغاز می کند و در این وجودشناسی سعی می کند تفسیری ارائه بدهد که در این تفسیر با افلاطون و ارسطو مشترک باشد. عده ای از دانشوران و اهل اندیشه که کم هم نیستند، خرده گرفته اند که فارابی چرا این کار را کرده و به دام جنبه روانشناسی افتاده اند. درحالی که این مساله، مساله روان شناختی نیست. مساله این است که در افق تفکر باستان، حقیقت همواره یکی است و وقتی متفکر یا اندیشمند بزرگی حرفی زده، یک حقیقت

حد مکفی منابع وجود دارند. باید دقت کنیم که این پرسش از وجود به همان معنای «تعریف وجود» که در فلسفه های کلاسیک اسلامی وجود دارد، نیست. این پرسش از وجود، تلاشی است برای تعبیر فلسفه در کل تاریخ فلسفه و نه تنها فلسفه اسلامی یا فلسفه مسیحی یا مثلاً فلسفه هارتمان و فلسفه هگل و اگزیستانسیالیسم و امثال آن.

پس فلسفه یعنی تلاش و کوشش بشری برای پرسش از وجود. به همین دلیل می توان افلاطون را موسس فلسفه نامید و گفت افلاطون فلسفه را تاسیس می کند. چون افلاطون است که برای اولین بار پرسش از وجود را پیش چشم ما می آورد. نه به این معنا که فکر کنیم مثل جزوه ای درسی درباره پرسش از وجود بحث می کند؛ چون طبعاً هر فیلسوفی با مسلک و مضمای خود این مسیر را طی می کند و افلاطون و دیگران همگی تابع همین قاعده هستند. پس فلسفه یعنی پرسش از وجود.

چه زمانی می توانیم بگوییم فلسفه متمایزی تاسیس می شود؟ مثلاً بگوییم فلسفه ای تاسیس شد که متمایز از فلسفه یونانی یا متمایز از فلسفه اسلامی و... است. زمانی می توان این حرف را زد که پاسخ متمایزی به پرسش از وجود داده شود. یعنی اگر به عنوان مثال پاسخ به پرسش از وجود را در فلسفه ارسطو عبارت بدانیم از صورت شیء یا ماهیت شیء یا هر چیز دیگری، اگر فیلسوفی پیدا شود یا یک مکتب فلسفی پیدا شود که بتواند پاسخ دیگری به پرسش از وجود بدهد، فلسفه متمایزی خلق شده است.

به عبارت دیگر وقتی می گوییم فارابی فلسفه متمایزی را به نام فلسفه اسلامی تاسیس می کند، یعنی پاسخ فلسفه او به پرسش از وجود، پاسخ فلسفه یونانی و فیلسوفان یونانی نیست و قبل از فارابی هم هیچ کسی مثلاً الکندی یا هر فرد دیگری به چنین پاسخی نایل نشده است.

پاسخی که فارابی به پرسش از وجود دارد در ذیل وجودشناسی فلسفه اسلامی بیان می شود و آن مبتنی بر آموزه تفکیک متافیزیکی ماهیت از وجود و بالتبع در این تفکیک، برجسته کردن وجود است. از این نظر و با این اجمالی که عرض کردم، بین فارابی و ابن سینا و حتی شیخ اشراق و ملاصدرا و علامه طباطبایی و دیگران با وجود اینکه در ظاهر کاملاً متفاوت به نظر می رسند، تفاوتی وجود ندارد و همه آنها مبتنی بر آموزه تفکیک وجود از ماهیت-که امری است مستحدث در فلسفه در آن زمان- و برجسته کردن یا سنگین تر کردن کفه وجود نسبت به ماهیت کام برداشته اند. از این نظر گفته می شود فلسفه فارابی متمایز

یکی از مهم ترین مطالبی که درباره فارابی مطرح می شود، شأن تاسیسی او در فلسفه دوره اسلامی است، درحالی که پیش از او کسان دیگری از مسلمانان تاملات فلسفی داشته و پیش تر از او به سراغ فلسفه یونان رفته اند. از این جهت اگر چه امروز بر همگان مسلم است که فارابی موسس فلسفه اسلامی است، اما کمتر درباره چرایی آن بحث می شود. در این رابطه با مهدی ناظمی قره‌باغ، مدیر مدرسه علوم انسانی پگاه روزگار نو و پژوهشگر فلسفه گفت و گو کردیم و از او درباره معنای فیلسوف موسس پرسیدیم. ناظمی قره‌باغ معتقد است باید پاسخ این پرسش را در وجودشناسی فلسفه فارابی جست و جو کنیم. به زعم او نخستین بار فارابی بود که وجود و ماهیت را تفکیک کرد و این تفکیک سرآغاز فلسفه ای تازه در عالم اسلامی شد؛ چیزی که پیش تر و در فلسفه آرای یونان سابقه نداشت. متن پیش رو مشروح گفت و گو ما با مهدی ناظمی است.

III

**چرا از فارابی به عنوان موسس فلسفه اسلامی نام می برند؟ فیلسوف موسس کیست و فلسفه به چه نحو تاسیس می شود؟** درمورد اصل فلسفه تعریف دقیق و روشنی وجود ندارد، نه به این دلیل که تعریف ارسطویی آن سخت است؛ چرا که این را می توان درباره همه چیز گفت، بلکه به این معنا که اساساً تلقی روشن و یکسانی درمورد فلسفه وجود ندارد. تلقی ها درباره چیستی فلسفه آنقدر متفاوت است که برخی گفته اند معنای فلسفه از نظر هر فیلسوفی، همان فلسفه اوست. به عبارت بهتر، مثلاً تعریف فلسفه از نگاه ملاصدرا جمع بندی فلسفه ملاصدراست و برای دیگر فیلسوفان نیز همین طور است. بنابراین باید بدانیم که پرسش از چیستی فلسفه، پرسش دشواری است که البته بزرگان تاریخ فلسفه نیز با آن روبه رو بودند و هر کدام به سهم خود سعی کردند پاسخی به این پرسش بدهند.

به همین دلیل صحبت کردن از تاسیس فلسفی هم صحبت دشواری است. بدهاها باید این نکته را یادآوری کنیم که بزرگانی که در ایران صحبت از تاسیس فلسفه یا موسس بودن فارابی کردند عمدتاً به استاد گرانقدر دکتر داوری اردکانی برمی گردند. باید بدانیم که بحث از فلسفه و تاسیس فلسفه در متن ایشان، معنایی خاص دارد. در آن متن، معنای فلسفه به طور کلی، یعنی پرسش از وجود. در این زمینه به